

اژدهایی که همه چیز را نابود می‌کند گفت و شنودی با اسماعیل کاداره نویسنده‌ی آلبانیایی

نویسنده بودن در یک کشور معمولی و نویسنده بودن تحت یک رژیم دیکتاتوری، موضوعاتی هستند که با هم خیلی تفاوت دارند.

آثار نویسنده‌ی بزرگ آلبانیایی، اسماعیل کاداره^۱، در فرانسه به صورت کامل ترجمه و منتشر شده است. این آثار، رمان‌ها، ناول‌ها، اشعار و نوشته‌های گوناگون او را در بر می‌گیرد. تحسین کنندگان وی، امید داشتند که جایزه‌ی ادبی نوبل نصیبش گردد، به ویژه پس از انتشار شاهکار او به نام کلخ‌رویاها^۲. اسماعیل کاداره به سال ۱۹۳۶ در آرگیریو کاسترو^۳ متولد شد. از همان دوران کودکی در تمامی سطوح ادبی: تأثر، رمان، شعر و... به یادگیری پرداخت. در هفده سالگی، اولین مجموعه‌ی اشعار خود را منتشر ساخت. در بیست و یک سالگی دومین مجموعه را، که جایزه‌ی دولتی و بورس تحصیلی در انستیتو گورکی مسکو را برایش ارمغان آورد.

به هنگام بازگشت به کشورش، در بیست و چهار سالگی، اولین رمان خود ژنرال‌اوتش مرده^۴ را منتشر کرد. در این رمان، او جست‌وجوی غم‌انگیز اجساد نظامیان ایتالیا را که قربانی قشون کشی ناسیون فاشیستی است، به نثر می‌کشد. ماجرا، همچون تمامی رمان‌ها و نوشته‌های بعدی کاداره در محیط آلبانیایی به تصویر کشیده شده است. او حماسه‌ها و افسانه‌ها را از سرزمین خود بیرون می‌کشد.

در آثار کاداره، اراده‌ی استقلال با قطع مناسبات با دو غول کمونیسم، ابتدا با روسیه (زمنستان بزرگ

و انقول خدايان استنب^۵ و بعد، با جين مانوئېسني (كنسرت^۶) توصيف شده است.

در بهار كوچك^۷، كاداره نوضيح مي دهد كه براي يك لحظه به بهار كوچك تيرانا باور داشت و در نخس رياست جمهوري رامپز آلبا^۸ آينده ي گورباچف آلباني را مي ديد. اما اميدهاي وي به سرعت فرو پاشيدند. «بأس غير قابل تحمل تر از سر كوب و فشار شد». به همين خاطر نسبت به هشدارهاي بار تيران هاي دمكراسي كه با فريادهاي كاداره يا مادر آلباني مي ماند، بي توجه ماند و رخت سفر بر بست و در سال ۱۹۹۰ جلاي وطن كرد. «هيچ وقت هيچ كس نمي داند در يك كشور ديكتاتور ي در مخالفت با يك سازمان مخفي چه بايد كرد». كاداره با بيان: «نيودن، گاهي اوقات از حضور داشتن بر باز تر است» خود را نوجهي مي كند.

اكتون او در دل خود اين اميد را مي پروراند كه اين رژيم (رژيم آلباني) از بيخ و بن بر افند و اطمينان حاصل كند كه آلباني كشوري دمكراتيك شود و به اروپا بپيوندد. او اطمينان دارد كه ملت بپرو ز خواهد شد. «زيرا دهكتاتور ي قادر نيست آن را از بين ببرد». او مايل است هنگام ي كه آزادي به كشورش بازگشت، براي ادامه ي نويسندگي به مملكت خود بازگردد.

چاروش

در سال هاي اخير شما در كشورهاي بيگانه نه تنها به عنوان يك نيانايي بلکه به عنوان آينده ي آلباني شناخته شده ايد. در ارتباط با آينده ي سرزمينتان شما خود را چگونه مي بينيد؟

من نويسنده هستم. يك نويسنده و فقط يك نويسنده و نه چيز ديگري. اين موضوع را ناكيد مي گم، زيرا نويسنده موجود ي خود بننده است و نبايد چيز ديگري باشد. مردم مي خواهند مرا تغير دهند و تصورات و مشغوليات مرا عوض كنند؛ مي خواهند مرا نسبت به خودم بيگانه كنند و از خودم دور سازند. ولي من در زندگي هيچ چيزي نمي خواهم، مگر اين كه نويسنده باشم. البته شخص در برج ي از عاج به سر نمي برد و ممكن است در زندگي كشورش مشاركت كند، ولي من هميشه به كار نويسندگي خواهم پرداخت. كار نويسنده متضمن بار بسيار سنگيني است كه وي بايد با آن زندگي كند. چنين باري كاني است كه با هر چيز ديگري وداع كند، به نحوي كه وقتی شخص خالق يك اثر هنري واقعي باشد بسيار مشكل است به چيزهاي ديگر پردازد.

شما فكر مي كنيد نويسنده به همين طور است. خوب يا بد، نويسنده كار خود را به عنوان



سبب نوعی کیش جبری می نویسد! — انتخاب غیر داوطلبانه بر خود تحمیل می کند: چاره‌ی دیگری ندارد مگر این که بنویسد. اگر نویسنده ننویسد، می میرد و همین عظمت و خدمت يك اثر ادبی است. او سرنوشت ما را هدایت می کند و چنانچه بتواند در این راه دشوار قدم بردارد و آن‌چه را تخیلاتش به او دیکته می کند به کلام در آورد، نمی تواند از این کار دست بکشد. تمام شادمانی، غمگساری و تمام درد و رنج، تمام مخاطرات و تمام ریسک و تمام زندگی، زمانی که شخص کلامی را در پس کلامی قرار می دهد، ظهور می یابند و این اجتناب ناپذیر است. این بیشاپش تعیین شده است.

نویسنده دارای چنین کیفیتی است حتی هنگامی که به آن آگاه نباشد؛ او انتخابی کرده است که می تواند هولناک باشد. زیرا وی تحت تاثیر تفکرات و تخیلات متعددی قرار می گیرد که خود هیچ گونه کنترلی بر آن‌ها ندارد. و این انتخاب به ویژه زمانی هراسناک است که نویسنده در يك کشور دیکتاتوری

زندگی کند. نویسنده بودن در يك کشور معمولی و نویسنده بودن در يك رژیم دیکتاتوری دو چیز کاملاً متفاوت هستند. مردم کشورهای دموکراتیک دوست دارند نویسندگانی را که مجبورند تحت فشار يك حکومت دیکتاتوری به زندگی خود ادامه دهند به یاد سرزنش گیرند و به آن‌ها درس اخلاقی دهند. زیرا نمی‌خواهند درك کنند که زندگی و نوشتن تحت رژیم دیکتاتوری درست مثل زندگی کردن در سیاره‌ی دیگری است. در سیارات متفاوت فشارهای متفاوتی هست؛ چنانچه مرکز جاذبه تغییر پیدا کند، این تغییرات از سیاره‌ای به سیاره‌ی دیگری کاملاً مشهود است. در مورد دیکتاتوری هم، این چنین است؛ همه چیز تغییر پیدا می‌کند. دیکتاتوری ترا به کودکی تبدیل می‌کند که تصور می‌کند جهان دیگری وجود ندارد و این تنها جهان ممکن است. من هم به همین گونه می‌اندیشیدم: سیاره دیگری، مگر سیاره‌ی آلبانی، وجود ندارد، بعدها در کنار سایر همکارانم به این موضوع می‌بردم که نباید معتقد باشم به این که تمام کره‌ی ارض در اشتباه است و فقط ما آلبانیایی‌ها هستیم که در سیاره‌ی کوچک خودمان از منطق برخورداریم.

خیلی مشکل است که بتوان شروع مقاومت در برابر دیکتاتوری را معین کرد. در مورد من، آزادی نبود که مرا به سوی ادبیات کشاند؛ ادبیات بود که مرا به سوی آزادی رهنمون کرد. آن‌ها که به نویسندگانی که زیر بار وزنه‌ی دیکتاتوری به سر می‌برند درس اخلاقی می‌دهند باید توجه داشته باشند ما انزادی که تحت چنین فشار باور نکرده‌ی زندگی می‌کنیم، تحت دیکتاتوری که ۴۸ سال به طول انجامیده، از لحاظ روانی به همان اندازه در رنج و غمناکیم که يك غلبان جنگجو در ۴۸ ساعتی که خطر جنگیدن را بر خود هموار می‌کند و رنج می‌کشد. آن‌ها صادق و گرا آزموده هستند و به کاری که انجام

زمانی که فهمیدید اشتباهات از آن دیگران نیست چه اتفاقی افتاد؟

می دهند معتقدند، اما در پایان کار یا می میرند و یا گمنام باقی می مانند. دیکتاتورها منظره‌ی زندگی را تغییر می دهند، درست مثل ازدهایی که همه چیز را نابود می کند. شخص نمی تواند بگوید چه موقعی شروع می کند به مقاومت کردن. خبرنگاران و منتقدین غربی نمی خواهند به این موضوع بی بپردازند و احکام خود، ا در مخالفت با نویسندگان شرق صادر می کنند.

در شرق دو دسته نویسنده وجود دارد: کسانی که تحت یک نظام دیکتاتوری حقیقی متولد شده اند - دیکتاتوری به مفهوم خالص آن، که بدترین نوع دیکتاتوری است - و آن هایی که توانستند کار خود را در دوره‌ای که ما آن را دوره‌ی پس از دیکتاتوری می نامیم انجام دهند. در این مرحله، دیکتاتوری شروع می کند از خود نرمش نشان دادن. کجا ممکن است اثر خود را بنویسی؟ در میان بدترین نوع دیکتاتوری یا در میان دیکتاتوری نازک دل؟ در عین حال آیا باید سکوت اختیار کرد؟ آیا باید امیدوار بود که دیکتاتوری به پایان رسد؟ برای آن که از آن چه بر سر نویسندگان شرق آمده است دبدی حقیقی داشته باشیم، باید بندی را به خاطر بیاوریم که پاسخی است بر این سوال: چگونه باید سکوت اختیار کرد؟

آلبانی چیست؟ درباره‌ی آلبانی تعبیرات بسیار بدی صورت گرفته است: انبوهی دیدگاه اشتباه که برای ذهن مردم کشور مشخص ساخته و پرداخته شده است. آلبانیایی های اصیل و در مجموع اسم و رسم دار به آن چنان دیدگاه های مشترکی رسیده اند که امروزه به نظر می رسد آلبانی چیز دیگری است. مدت ۴۰ سال می خواستیم آلبانی را از اروپا جدا کنیم و می خواستیم آن را در عمق محدوده‌ی سیاسی آسیا و آفریقا جای دهیم. استالینیسست ها با نوسل به هرگونه حربه‌ای

شما فکر می کنید چنین منظره‌ای در مورد تمام نویسندگان شرقی صادق است؟

به جز مشکلات سیاسی که آلبانی به عنوان یک کشور مدیترانه‌ای دارد، آیا می توان از آن تعریفی ارائه کرد؟



می خواستند که این کشور را که جزیی از اروپاست به سرزمینی متروک و مکانی بی دردسر تبدیل کنند. چیزی را که ادعا می کردند این بود که با منزوری شدن آلبانی می توان آسان تر بر آن تسلط داشت؛ غلبه بر يك کشور افریقای و آسیایی به مراتب دشوارتر از غلبه بر يك کشور اروپایی است. بدین ترتیب قرار شد که ما در قاره ی دیگری موجودیت پیدا کنیم.

اساساً آلبانی کشوری بالتیکی است و آن قدرها که مردم تصور می کنند کوچک نیست، هفت میلیون نفر جمعیت دارد که از میان این تعداد، سه میلیون و نیم در خود آلبانی و بقیه میان یوگسلاوی و ناحیه ی بالتیک زندگی می کنند. محدوده ی بالتیک از اقوام مهمی تشکیل شده است. و اگر دقیق تر درباره ی این کشور صحبت کنیم فکر می کنم آلبانی یکی از غربی ترین نواحی منطقه به شمار رود. از دیدگاه تاریخی در عصر حاضر از یونان به مراتب پیش تر غرب زده است، زیرا یونان از نفوذ بیژانس به طور گسترده ای برخوردار بوده است که ما از آن

بی بهره بودیم. از بدو تاریخ دین کاتولیک، آلبانی کشوری کاتولیک بوده است. به عنوان مثال کشوری است که با ایتالیا روابط بسیار حسنه‌ای برقرار کرده است به طور نمونه این کشور همیشه غربی بوده است. در قرون وسطی سیاست خارجی آلبانی به مراتب بهتر از دوروی معاصر جهت گیری شده بود. انتخاب دیکتاتوری این بوده است: تاریکی. تسلط ترک‌ها همه چیز را در منطقه‌ی بالکان تغییر داد و واقعه‌ی بزرگی را به وجود آورد. این تغییر فقط در مرزها حاصل نگردید بلکه روح آلبانیایی‌ها را نیز عوض کرد. و آن يك فاجعه بود. در قرن بیستم امپراتوری عثمانی از پاسبانی و مراقبت دست کشید، ولی آلبانی آخرین کشوری بود که خود را از زیر نفوذش رها کرد.

فرانکو دیکتاتوری متفاوت بود. اسپانیا با کشورهای غربی، با حکومت‌هایی که دیکتاتوری نبودند، پیوند خورده بود. بنابراین. اعمال او می‌بایست با آنچه در آلبانی صورت می‌گرفت متفاوت باشد. دیکتاتوری کمونیست به سبب حضور جهنم دنیوی بی رحم و توتالیتر با جدیت مورد حمایت قرار گرفت. وی تنها دیکتاتور منزوی شده‌ی ما بود و به همین علت بسیار خطرناک‌تر محسوب می‌شد. نمی‌توانم بگویم که در زندگی روزمره این موضوع تا چه اندازه چشمگیر است. ولی در درون همه‌ی ما جهنم در حال رشد و نمو بود و سرانجام زندگی تحت رژیم دیکتاتوری زندگی پسندیده را به چیز دیگری بدل کرد. پیر آلبانی يك دیکتاتوری کمونیستی حکمروایی می‌کرد. انور خوجه شخصیتی بسیار پیچیده داشت. او بازیگری بزرگ، خوش برخورد و آشنا به چند زبان بود. او با کشوری رو به رو بود که هیچ‌گاه از دیکتاتوری رنج نکشیده بود. او با سران شرق تفاوت داشت: در جمع خوب صحبت می‌کرد و در برابر رهبران خارجی با ظرافت و ذوق

دوره‌ای که شما تحت رژیم دیکتاتوری گذرانید از دوره‌ی فرانکو که به اسپانیایی‌ها هم لطمه‌ی زیادی وارد کرد، بیش‌تر طول کشید.

اظهار وجود می کرد مردم حقیقتاً او را می پرسیدند، زیرا او را نماینده‌ای بزرگ و با وقار همچون سایرین قلمداد می کردند. و با آن طرز تفکری که برای آلبانیایی‌ها ساخته برداشته شده بود خوب کنار می آمد.

در برابر دیکتاتور ترکیب عجیب و غریبی از ترس، تحسین و احترام وجود دارد. مرزها از بین می روند. ترس جای خود را به تحسین می دهد و تحسین به صورت ترس درمی آید. احساسات متناقض به صورت یکسان جلوه می کنند. به همین علت است که دیکتاتوری آن قدر دوام می آورد؛ چون نمی توانستیم تحسین را به کناری و ترس را به کنار دیگری بگذاریم. آن‌ها را با یکدیگر ترکیب کردیم به عراقی‌ها نگاه می‌بندازیم: زمان تحسین و نمجد صدام حسین به سر رسیده است. آیا از آن همه تحسین که چیزی نبود مگر ترس چیزی باقی مانده است؟ مدایمی کامل و میراث یک دیکتاتوری.

ترس نوعی ایبدمی است. خصوصاً اگر شجاع باشی ترس دیگران است که ترا شکنجه می دهد، مثل یک طاعون.

نه. این ایبدمی تمام نند. فکر می کنم تقریباً نخستین بار است که در طول نیم قرن آلبانی وحشتی ندارد. جای یسی تعجب است که چگونه ترس با چنین سرعتی بخار شد.

با تشکیل احزاب متحد مردم بار دیگر آزادانه شروع کردند به صحبت کردن. ترس ناشی از توتالیتاریسم بود؛ هنگامی که آن شکاف بردارد، ترس نیز از بین می رود و آنهم به سرعت. این بود اتفاقی که افتاد.

چطور ممکن است که شماها این همه مدت دیکتاتوری را تحمل کرده باشید بدون آن که علیه آن شورش کنید؟

اغلب در اسپانیا گفته می شود که صلح چیزی مگر ترس نیست ترس چگونه است؟

آیا اکنون در آلبانی ترس وجود دارد؟

چطور شد که ترس از بین رفت؟



زندگی روزانه‌ی آلبانیایی‌ها چگونه است؟

زندگی آن‌ها از ماهیت منسوخ اعتقادات آن‌ها ناشی می‌شود که بر اساس خانواده‌پی‌ریزی شده است. خانواده‌دژ استواری است که نمی‌توان آن‌را در آلبانی از بین برد. و همین از زندگی روزمره‌ی بر مبنای دیکتاتوری تحمیل کرده بود دفاع می‌کرد: هیچ‌کس قادر نبود والدین را مورد نکویش قرار دهد و چون کسی تقبیح نمی‌کرد، زیر نگاه تهدیدآمیز دیگران نیز نبود. این عنصری بود که به نفع زندگی دسته‌جمعی روزانه بود. کمونیسم نتوانست مردم را وادارد تا باظن و گمان ببیندبشند. در اتحاد جماهیر شوروی فرزندی می‌توانست به سبب انگیزه‌های سیاسی پدر خود را نفی کند و بدین ترتیب خود را به یک قهرمان ملی تبدیل کند: این در آلبانی امکان‌پذیر نبود. اولین ضعف و نقص دیکتاتوری این بود که نتوانست خانواده را از بین ببرد - یعنی رفاقت و روابط انسانی و عشق را. با آن نتوانست چنین کند. زمانی که مردم بی‌نام و نشان آزادی درونی و معتقدات خود را حفظ می‌کنند، نبرد میان یک

دیکتاتور و مردم به نفع گروه دوم تمام می‌شود. زمانی که زندگی مقاومت نشان دهد، آن زمان است که در نبرد پیروز می‌شویم.

هزاران نفر زندگی عادی را گذراندند. این نوعی مقاومت است: زندگی کردن و به زندگی ادامه دادن. در یک دیکتاتوری غیرعادی حفظ یک زندگی عادی شکلی از مقاومت است. من توانستم یک کار هنری عادی انجام دهم و ارزش یک کار هنری را حفظ کنم. جهانی خلق کردم متفاوت از آنچه دیکتاتور ادعا می‌کرد بر اذهان تحمیل کرده است. و این جهان از قاضی ساخته شده بود که علیه دیکتاتوری بود: به ترتیبی که کتاب‌هایم در خارج انتشار می‌یافت محل آسایش حاکمیت بود. خواستم به الگوی ابتدای زندگی شکلی دهم و این برای من شکلی از مقاومت بود. کتاب‌های من در آلبانی ممنوع شدند و در برخی از موارد در نهایت، چاپ شدند. زیرا به کشورهای خارج نیز راه یافتند. برخی از آنها مملو از سمبل‌هایی است که نمایانگر دیکتاتوری است: در یکی از آنها درباره‌ی هرم خثویس صحبت کردم و سعی کردم خستگی بی‌را که مردم به هنگام ساختن این گونه پناهی تاریخی تحمل می‌کنند، به موازات سماجت دیکتاتورها قرار دهم. هرم و دیکتاتوری، ملت‌ها را تحلیل می‌برند.

برای من این کاملاً واضح است. برای رئیس جمهورمان نامه‌ی بلند بالایی نوشتم و به او توضیح دادم که ضرورت تغییرات فوری احساس می‌شود و این تغییرات بیش از اندازه مسکوت مانده‌اند و در چنین شرایطی مجبورم بروم: نمی‌توانستم در سکوت بر چنین تأخیری همچنان صحنه بگذارم. او قول زیادی داده. ولی هیچ اقدامی نکرده بود. کار دیگری نمی‌توانستم انجام دهم مگر این که زستی بگیرم که نشانگر عدم قبول من

شما نویسنده‌ای هستید که نگران آزادی هستید. چگونه توانستید این همه مدت تحت یک رژیم دیکتاتوری زندگی کنید؟

اگر می‌توانستیم از احساسات درونی شما به هنگام ترک آلبانی عکس بگیریم، چه تصویری پیش رو داشتیم؟

باشد. این يك كار سیاسی بود. فكر می كنم همین كمك زیادی كرد. زیرا من نویسندۀ ای ملی بودم و مردم نسبت به آنچه من انجام می دادم توجه زیادی نشان می دادند. رسوایی به بار آمد و فكر می كنم نتایج مثبتی داشت.

شما کی مراجعت خواهید کرد؟

هر وقت که امکانش باشد. همچنان در تبعید می مانم. زیرا با رفتارم می توانم به تغییرات سرعت بخشم.

پس چرا قبلاً نرفتید؟

زیرا موقعیت ایجاب نمی کرد و چون ترك يك ديكتاتور كار چندان آسانی نیست.

شما با رژیم رابطه ای تنگاتنگی داشتید.

همه چنین رابطه ای داشتند. و من جزئی از بقیه بودم؛ به عنوان رئیس نویسندگان حقوقی دانستم و انومیلی. این حقیقت دارد؛ ولی از انومیل يك بار در هفته استفاده می کردم و اگر نماینده ای کمونیست بودم بدین جهت بود که آن زمان الزامی بود.

تقریباً به آخر خط رسیده ایم؟

مطمئنم که همین طور است.

1. Ismail Kadaré

2. Le Plais des Réves

3. Argiro castro

4. Generale dell'armata morta

5. Le grand hiver

Le Crépuscule des Dieux de la steppe

6. Le concert

7. le petit printemps

8. Ramiz Alia

9. Enver Hoxha

10. Piramide de keops